

کفتارهای عرفانی

(قسمت هفتم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات تیر ۱۳۹۰)

صد و چهاردهم

تابستان ۱۳۹۱

فهرست

جزوه صد و چهاردهم - گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)

(بیانات تیر ۱۳۹۰)

عنوان

صفحه

- توصیه به خواندن مثنوی / داستان تاجر و طوطی / اگر می‌خواهی
از این قفس خلاص بشوی، بمیر / مرگ اختیاری و مرگ ارادی؛
در واقع می‌خواهد شیطان را از خودش دور کند. ۷
- حذف تعطیلی تولد امام حسین علیه السلام / توبه‌نامه از درویشی! /
تحمل کردن کتک‌ها و فحش‌ها و توبه نکردن از درویشی / در
مورد إذا فَسَدَ الْعَالِمُ فَسَدَ الْعَالَمُ / توهین‌ها و فشارهای وارد شده بر
اخوان / نمونه‌های ما، اراداتمندان حسین علیه السلام است؛ شلاق
می‌خوریم ولی دست نمی‌کشیم. ۱۲
- خدا همه‌ی کارها را با اسبابی که فراهم کرده، انجام می‌دهد /
هیچ چیزی نیست که خدا نخواستہ باشد ولی خدا گفته بگردید
اسباب آن را پیدا کنید / دعا مؤثر است، نه دعا خواندن از روی
کتاب / زیارت حرم که می‌روند باید فرض کنند در حضور امام
هستند و دل با او باید باشد نه با کتاب / علت اثر نکردن دعاها /
دعای کمیل / وقتی در دعا خودش را محو می‌داند و خودش را
نمی‌بیند، قبولی این دعا با خودش است / شفا و درمان. ۱۸

در مورد سوره‌ی یس که می‌فرماید ما زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و وارث شما هستیم/ درباره‌ی فعلیت اخیره/ قضیه‌ی سقیفه‌ی بنی‌ساعده/ نیت هیچکس را نمی‌توانیم بگوییم چیست، نیت در دل است فقط خدا آگاه است و خودش/ زخمی بودن طلحه در جنگ و بیعت کردن و استغفار کردن با یکی از ارادتمندان به نیابت از علی علیه السلام/ در مورد ما قَدُمُوا وَاثَارَهُمْ، آثار همیشه هست و هر زمانی به یک نحوه‌ای بروز می‌کند/ داستان حضرت موسی و کشتن نه هزار نفر به امر الهی

و داستان حضرت ابراهیم و وساطت قوم لوط. ۲۵

نالیدن از مشکلات/ در مورد شعر مثنوی که زنه‌ار از شرّ کسی که به او کمک کرده‌اید/ کمک که به کسی می‌کنیم یا کار خیری می‌کنیم باید فراموش کنیم، خداوند جبران می‌کند/ خیر، آن چیزی است که خداوند تشخیص می‌دهد، بهتر و بدتر ندارد/ مشکل اقتصادی، دوران بحران/ در مورد روش تربیت فرزندان/ برنامه‌ریزی برای خودتان و بچه‌ها به قصد خداوند/ امرار معاش خانواده با مرد است/ به هیچ قیمتی هیچ وقتی زن و

شوهرها به هم سرکوفت نزنند. ۳۳

صفتی که در انسان خیلی مذموم است ولی در خداوند نیست مانند حسد/ درباره‌ی حسد/ حسادت و بلعم‌باعورا/ هیچکس بار مسئولیت و بار گناهان دیگری را به گردن نمی‌گیرد/ قاعده‌ی عاقله و دینه/ منشأ حسادت یکی تکبر است و یکی

- خودبزرگ‌بینی و یکی دیگران را کوچک دیدن. ۴۱.....
- شیعه‌ی علی / ذوق و شوق علی در جنگ و زخمی شدن او /
درآوردن تیر از پای علی در موقع نماز / علی و دادن انگشتر در
وسط نماز و ایرادی که می‌گیرند / از صفات مؤمنین: هیچ
وظیفه‌ای او را از وظیفه‌ی دیگری باز نمی‌دارد / بعد از ازدواج،
رعایت حال مادر و رعایت حال همسر و خانواده، هر دو / رعایت
حال مؤمنین / رعایت آداب مجالس درویشی. ۴۷.....
- فهرست جزوات قبل. ۵۴.....

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

توصیه کرده بودم که مثنوی را بخوانید، هم رمان است، هم مشغول کننده و هم اینکه آموزنده است، همه‌ی داستان‌های آن. البته بعضی‌ها ایراد بر آن گرفتند که چرا فلان داستان را گفته؟ فلان چیز را گفته است؟ ولی آنها خارج از زندگی نیست و آنچه که مربوط به زندگی انسان‌هاست که اکثریت خواننده‌ها، اکثریت انسان‌ها با آن برخورد می‌کنند را نمی‌شود ندیده گرفت و آنها هم یک ترتیبی، جزئی از زندگی عده‌ای است. همچنین در مقابل آن، داستان‌های عرفانی که خود داستان آموزنده است نه اینکه در ضمن داستان بخوانند مطلبی بگویند از این قبیل هم خیلی دارد. یکی داستان تاجری است که می‌خواست به هندوستان برود. در واقع اینها تمثیل است، موقع رفتن از همه خداحافظی کرد که اگر کاری دارید چیزی می‌خواهید برای شما بگیرم سوغاتی بیاورم و حلال‌بودی طلبید. حالا شاید من دو تا داستان را مخلوط می‌کنم ولی به هر جهت. حتی از حیوانات خودش پرسید. از شتر پرسید: از من گِله‌ای نداری؟ حلال‌بودی، اگر برنگشتم و اینها؟ شتر گفت: نه! من صبورم خداوند هم این کار را برای من آفریده. فقط یک گِله از تو دارم و ناراحتم، گفت: چه؟ گفت افسار من را می‌دهی به یک الاغی که من را ببرد؟ من هم ناچار هستم چون آن الاغ را تو

معین کردی، ناچار هستم دنبال او بیایم. این یک گِله را عنوان کرد البته حالا رفع نشد تا روز قیامت همینطور آن گِله‌ی شتر هست. از طوطی‌ها پرسید، یک طوطی داشت خیلی خوش‌سخن، خیلی خوب بود. البته طوطی هم اینطوری نیست، طوطی تقلیدی است، حرف‌هایی هم که می‌زند معنی آن را نمی‌فهمد، بطور کلی اصلاً معنی نمی‌فهمد، از آنها پرسید و آنها یک سری اشعاری گفتند که بسیار جالب است و من همه‌ی آنها را حفظ نیستم، می‌گوید خطاب من به طوطیان هند برسان بگو:

این کجا باشد وفای دوستان

ما در این بند و شما در بوستان

یاد آرید ای مهان زین مرغ زار

یک صبوحی در میان مرغزار

یاد یاران یار را میمون بود

خاصه کان لیلی و این مجنون بود

این پیغام را رساند. در ضمن که برای طوطی‌ها می‌خواند خداحافظی می‌کرد، یک طوطی حرفش را تصدیق کرد و غش کرد، افتاد مُرد. بعد که این تاجر برگشت و سوغاتی‌ها را داد به طوطی گفت که پیغام شما را هم رساندم و این جریان را دیدم که آن طوطی افتاد مرد. پشیمان شدم از کارم. این حرف را که گفت، این طوطی خودش

هم افتاد و در قفس مُرد. این باز ناراحت شد. بعد از دقایقی لاشه‌ی این طوطی را به خیال خودش برداشت و دور انداخت. همین که لاشه را دور انداخت، طوطی مثل اینکه زنده شد و پرواز کرد. این تعجب کرد، از او پرسید که تو چطور تا حالا ماندی؟ با من ساختی؟ حالا این کار را کردی؟ اینطوری پرواز کردی؟ گفت: آن طوطی که در آنجا تو دیدی، خودش مُرد و خودش را به مرگ زد، درسی به من داد گفت: اگر می‌خواهی از این قفس خلاص بشوی، بمیر. این است که من هم از خود مُردم. البته در قفس برای او همه چیز می‌آورند نقل و نبات می‌آورند، آبنبات، عسل، همه چیز می‌آورند ولی همه‌ی آنها مثل زهر است به جانش، چون در قفس است. این یک درس مثنوی است که می‌گوید: اگر در قفس باشی عسل و نبات و آبنبات برای شما لذتی ندارد. درس عرفانی آن این است که اگر می‌خواهید از این قفس راحت بشوید، بمیرید. این از کدام مرگ است؟ بمیری که دیگران را در واقع گول بزنی. این است که آن طوطی گفت: به‌همین جهت من خودم را به مرگ زدم و دیدید که راحت شدم.

حالا در عرفان و کتاب‌های عرفانی چون به این دنیا می‌پردازند، یعنی می‌خواهند ما را برای سفر آن دنیا آماده کنند، سفر آن دنیا دیگر در آن تغییرات نیست بعد که رفت همین آخرین حالتی که داشته باشد، آخرین فکری که داشته باشد همیشه با آن هست. این است که در

اینجا عرفان از این مرگ که موجب خلاصی از زندان می‌شود، یک مرگ مصنوعی درست کرده. یعنی همانطوری که آن طوطی تقریباً اربابش را گول زد و خلاص شد این مرگ هم یک وسیله‌ای است که ما شیطان را گول بزنییم و بمیریم، برای اینکه شیطان هم در این دنیا کار دارد. از وقتی که رفتیم آن دنیا، دیگر شیطان اثری ندارد. در واقع می‌خواهد شیطان را گول بزند، شیطان را از خودش دور کند، این مرگ را تصنعی نمی‌شود گفت. مرگ اختیاری و مرگ ارادی، با اختیار و با اراده‌ی خودش می‌میرد، از چه می‌میرد؟ از طبیعت، از شیطان. نه تنها از شیطنت‌های زندگی می‌میرد، بلکه از تمام طبیعیات زندگی عادی می‌میرد برای اینکه زنده باشد به آن عالم برود.

حالا این داستان‌ها را اگر خواندید، خودش خیلی هم آموزنده است و همان‌هایی که اهل شعرند بسیاری اشعارش خیلی ادیبانه است. البته بعضی‌ها از بعضی اشعارش ایراد گرفتند مثلاً یک جایی، تو اعتماد را گفתי اعتماد، غلط است. یکی شصت هزار شعر می‌گوید، در آن چهار پنج تا غلط پیدا نمی‌شود؟ چرا دیگر. ما یک شعر می‌خوانیم در قافیه‌ی آن گیر می‌کنیم آن شصت هزار تا گفته. خود این مثنوی در واقع نشان‌دهنده‌ی یک مثالی است از بیشتر داستان‌هایی که خودش در آنجا گفته است. شصت هزار شعر گفته، چیزی نیست که بشود به‌ظاهر امتحان کرد. در واقع، گفتن اینها خیلی مشکل است که مثنوی را

بخوانید همه‌ی این حالات، تجربیات به شما منتقل می‌شود. یعنی بعد خودتان هم می‌توانید. هر چند، بیشتر حرف‌هایی که ما می‌زنیم شعر است، بنابراین باز هم تکرار می‌کنم توصیه می‌کنم مثنوی را بخوانید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

گرچه امروز چون تعطیل نیست ترافیک زیاد است. سر و صدای مردم به جای اینکه به‌عنوان تبریک به امام حسین، به پیغمبر و علی و فاطمه بلند بشود، به داد و بیداد بلند شده است. قبلاً، سال‌های پیش تعطیل بود که حالا یک وفاتی را که تعطیل نبود، تعطیل کردند و تعطیلی این تولد را حذف کردند. به هر جهت از آن طرف روی رسم و رسوم مردم، حالا، مولودی می‌گیرند، برای بچه‌های خودشان سال تولد می‌گیرند که بچه‌ها جمع بشوند، حالا آن بحث دیگری است ولی چطور برای بچه‌ی خودشان و من و شما برای بچه‌ی خودمان جشن تولد بگیریم، برای بچه‌ی فاطمه‌ی زهرا و علی مرتضی جشن بگیریم؟ به هر جهت. ولو اینکه عادت شده چه در جشن و چه عزا روضه می‌خوانند، البته روضه هم نام حسین علیه السلام است ولی امروز روزی است که تولد امام حسین به ما جان تازه داده، این را یادتان رفته، آنوقت روزی که امام حسین از شرم ماه‌ها، از شرم مثل عبیدالله، مثل آن یکی یزید و اینها راحت شده، آن را جشن نمی‌گیرند! به هر جهت ما جشن داریم. یا مولی! ما هر حرفی بزنیم تبریک تولد توست. ان شاء الله خداوند این یادبود مولود را بر ما و بر همه‌ی ما مبارک گرداند.

این دعای آخر قرائت قرآن را اللهم... علما را دعا کرده که در

۱. صبح سه‌شنبه، میلاد امام حسین علیه السلام، سوّم شعبان ۱۴۳۲ هـ. ق مطابق با ۱۳۹۰/۴/۱۴ هـ. ش.

واقع این قرائت قرآن را به آنها من نمی گویم چی بده، آن چیزهایی که ندادی و ضدش را دادی متأسفانه، آن محاسن را به آنها بده، چرا؟ برای اینکه ما را اذیت نکنند.

این از این جهت، آقای آزادی مثل اینکه قبلاً در قشم بودند؟ آقای آزادی را در همان خرمشهر که بودند، حالا آقای آزادی مثل بنده و مثل شماست. انسانی است و جایز الخطا، ما نمی دانیم. منتها ما خطایش را نمی بینیم. یک چراغ روشن ولایت در قلبش هست که چشم ما را خیره کرده و به آن متوجه هستیم، خطایی هم اگر دارد نمی بینیم، خدا هم می بخشد ولی حالا ایشان را مثلاً به بیابان بردند، کتک زدند، توبه نامه ای نوشته اند که از درویشی توبه کند. خواستند که ایشان امضاء کند، نکرده. کتک ها را تحمل کرده، فحش ها را تحمل کرده. آخر من و شما شهروند این مملکت هستیم. من و خیلی از شما آقایان امکان داشت که به یک جا برویم، در همین مملکت ماندیم. برای اینکه همین جا منزل ماست، منزل آخر ما هم ان شاء الله خداوند قسمت کند جای دیگری نگذارد همین جا، پهلوی پدر و جد و برادر و سلف برادرزاده، جای ما آنجاست ان شاء الله. شماها هم همه تیمناً دلتان می خواهد در آن آخر آنجا بروید، ولی نرفتید. من که از این توهین ها و فشارهایی که بر اخوان وارد می شود ناراحت می شوم ولی دل خوش می کنم، می گویم خداوند این وقایع را برای تربیت ما آفریده، شلاق

می‌خوریم ولی دست نمی‌کشیم. نمونه‌های ما، ارادتمندان همین حسین است که امروز تولّدش است. خدا رحمت کند مرحوم تجلّی سبزواری که به شعر گفته بود، به همان لهجه‌ی سبزواری، که روزی شمر به عباس گفت: «یره! (یره یعنی رفیق، آی یره) دست از حسین بدار که حالت خراب میره. عباس در دلش گفت: حالی می‌خواهم چه کنم؟ دلم با حسین است.»

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر

این مهر بر که افکنم؟ این دل کجا برم؟

یا آن یکی دیگر خُر بود. مدّتی گول زدند به‌عنوان امیرالمؤمنین یزیدبن معاویه چنین کردند وقتی فهمید، لیاقت داشت و خدا در آن آخرین لحظات چراغ هدایت را جلوی‌ش گرفت، همه‌ی آن چیزها را دور ریخت. همه‌ی آن چیزهایی که عُمَرَسَعَد به‌خاطر آنها این جنایات را مرتکب شد، آنها را کنار انداخت. خداوند می‌خواهد که ماها جا پای این عباس علیه السلام و خُر بگذاریم، خدایا ما می‌خواهیم، ولی خودت پای ما را بردار به همان سمت ما را بکشان. اَلْعَبْدُ وَمَا فِي يَدِي كَان لِمَوْلَاهُ. این است که تبریک و کادوی این جشن است، به کی؟ به آنهایی که باعث می‌شوند. آیه‌ی قرآن را امروز دیدم، یعنی دیده بودم، پیدا کردم، اِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ^۱، این یک صفت بود، می‌فرماید ما

زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و ما وارث هر مرده‌ای هستیم، هر یک از شما را که می‌میرانیم. ما چه میراث داریم؟ اینها میراث نیست، اینها را که خود خدا به ما داده، دل سفید یا دل سیاهی که داریم، خدا اینها را می‌گیرد. از حالا باید خجالت بکشیم که چه ارثی برای خدا می‌گذاریم؟ می‌گوید: *مَا قَدَّمُوا وَأَثَرُهُمْ*، آنچه گذشته کرده‌اید و آثاری که بر این کارهایتان هست. آن آقای که، آقایانی که عالمند دست ما را باید بگیرند به سمت علم ببرند، *إِذَا فَسَدَ الْعَالَمُ، فَسَدَ الْعَالَمُ* این است فساد عالم. فرمان می‌دهند که حسینیه به نام امام حسین است خراب کنند، ما می‌گوییم یا امام حسین! ما همین حسینیه‌های خراب را برایت کادو آوردیم. یا آن یکی دیگر، به آقای آزادی گفتند توبه کن، توبه نکرد، باید می‌پرسید آقا از چی توبه کنم؟ از علی توبه کنم؟ از حسین توبه کنم؟ پای معاویه و یزید باشم؟

محال است اگر تیغ بر سر خورم

که دندان به پای سگ اندر برم

یکی از فقرای حالا شهرستانی، نمی‌گویم که او شناخته بشود، زنده هم هست. نظیرش در همدان هم بوده که یکی از آقایان درویش‌ها را می‌گیرند که، نظیر یکی از این سه نفر آقایانی که می‌خواهند به قیمت آبرو و حیثیت و حجره‌ی بهشتی‌ای که دارند اینها را می‌دهند برای اینکه حُبّ جاه را بخرند و داشته باشند، حالا یکی از

اینها. گفته بودند با اینها، یکی درویش است ازدواج می‌خواسته بکند... آقا فرموده‌اند نکنید! یا آن یکی خواسته زنش را طلاق بدهد، طلاق به عهده‌ی مرد است، چرا برای چنین کار شرعی‌ای، یک خلاف شرع بیتی انجام بدهیم؟ به یکی از همین آقایان نامه نوشته است که می‌دانید. ما شکایت اینها را، چند نفر، به خود علی و حسین می‌بریم. یا حسین! خانه‌ات را، ما می‌خواستیم اینجا بندگی‌مان را کنیم، خراب کردند. اِذَا فَسَدَ الْعَالَمُ، همه‌ی اینها دنباله‌ی آن ناروایی است که آقایان به‌عنوان فتوا گفته‌اند و دروغ‌ها و افتراهایی که بسته‌اند. مثل اینکه ما بخواهیم از اسلام بد بگوییم، می‌گوییم که آقا! مگر آن سردار مسلمان نبود که رفت چنین کرد و چنان کرد؟

به هرجهت این خبر را چون تازه من شنیدم، خیلی ناراحت شدم ولی از این اخبار خیلی می‌شنوم، چون خبر را نزدیک به آمدن من دادند اینطور شد و این هیجان و ناراحتی در من هست، در دل من بود. من را ببخشید که اول صبح همه‌تان را ناراحت کردم ولی این ناراحتی برای غیرت اسلامی اجر دارد، ناراحت نباشید. به هرجهت ما در راه امام حسین چه گریه کنیم چه شادی کنیم، هر دو را امام حسین به قلب ما، به نیت ما می‌گذارد، ببیند نیت چه بوده؟ طبق آن ضبطش می‌کند. امیدوارم ان شاءالله که خداوند به همه‌ی ما دیده‌ای بینا بدهد.

دیده‌ای خواهیم که باشد شه شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس

پیغمبر و علی را روی تخت خلافت و قدرت بشناسد که اینها

هستند. امام موسی کاظم را در گوشه‌ی زندان بشناسد و همان احترام را
در گوشه‌ی زندان برایش بجا بیاورند.

دیده‌ای خواهیم که باشد شه شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس

ببخشید دیگر،

چنان پر شد فضای سینه از دوست

که نقش خویش گم شد از ضمیرم

هیچی دیگر در ضمیرم نمانده، فراموش کردم هر

چه می‌خواستم بگویم. شما خودتان به خودتان بگویید آنچه من
می‌خواستم بگویم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

این گرمی هوا همه را به داد آورده و غیر از اینکه گفتند: آه دل
مظلومان و محرومان است، اثر طبیعی هم دارد، علت دارد. چندی پیش
اگر یادتان باشد، پارسال یا پیرارسال بود یک کسوفی یا خسوف یا
زلزله‌ای اتفاق افتاد. گفتند که مسیر مدار زمین به دور خورشید تغییر
کرده ولی اگر آن، تغییر کلی بکند که اصلاً همه‌ی جهان به هم
می‌خورد و زیر و رو می‌شود، کن فیکون می‌شود ولی تغییر مختصری
هم که بکند، چون تقسیم فصول، فصل‌های بهار، تابستان، پاییز،
زمستان و گرم و سرد بودن آن بستگی به این باشد که نور خورشید
مستقیم بتابد یا نور مستقیم کم بتابد که آن هم مربوط به حرکت زمین
است به دور خورشید، ولی در حدیث فرموده است که: *أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ
الْأُمُورَ إِلَّا بِالسَّبَابِهَا*، خدا همه‌ی چیزها را با اسبابی که فراهم کرده، انجام
می‌دهد یعنی یک مرتبه از آسمان فرود نمی‌آید یک خرده فشار بدهد به
کره‌ی زمین که گرم بشود یا باید آب‌پاشی کند که سرد بشود نه!
همه‌ی اینها را از دور، خودش فراهم کرده است. اگر یک درجه‌ی مدار
عوض بشود، فقط یک درجه، اصلاً خیلی ستاره‌ها از بین می‌روند. خیلی
گرم و سرما و طوفان‌ها فراهم می‌شود، همه‌ی این طوفان‌هایی که
می‌شود. البته یک عده‌ای از دانشمندان، آنها را هم در واقع خدا مأمور

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۴/۱۵ ه. ش.

کرده، می‌پردازند به این تغییر مسیر، تغییر مدار و در مورد آن تحقیقاتی می‌کنند و چیزهایی می‌نویسند ولی اصلش خداوند است اینکه می‌گویند: زلزله و... را خدا خواسته بله! به هر جهت هیچ چیزی نیست که خدا نخواسته باشد ولی خدا خواسته به ما هم گفته، بگردید اسبابش را پیدا کنید چون من با اسبابش این کار را می‌کنم فرض کنید که شما در منزل خود مثلاً جوجه مرغابی دارید، مرغ و اینها دارید، به اینها دانه می‌دهید اینها می‌آیند شروع به خوردن دانه می‌کنند، شما را نمی‌بینند برای آنها هم فرق نمی‌کند شما باشید یا هرکسی باشد آن دانه آنجا ریخته، می‌خورد بعد مثلاً ارباب که تماشا می‌کند به همراه و نوکر خود می‌گوید که آن یکی را بگیر کله‌اش را بکن بینداز دور. آنوقت می‌بیند که یکی از اینها آمد او را گرفت، کله‌اش را دارد می‌کند، هر چه هم داد و بیداد می‌کند فایده ندارد. البته ما، در اینکه چه کسی می‌کند، چه کسی دستور می‌دهد، مردم معمولی، مردم کاری ندارند. چه فرق می‌کند؟ گردنش را می‌برند چه خدا باشد چه شیطان، کله‌اش کنده می‌شود. یک عده‌ای هم می‌پردازند به آن ارباب و اینها. هیچکدام از اینها مستقلاً مؤثر نیست و کاری نمی‌تواند بکند. بنابراین ما نه فقط آنهایی که برای تشریفات می‌گویند: هرچه خدا بخواهد همان است، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، به این اثر ندارد، اینقدر دیدید و دیدیم. اینهایی هم که می‌آیند بپردازند به مدار زمین که چرا اینطوری شده؟ آنها هم اثری

ندارد. می‌فرمایند: بله! اینطوری شده است. ولی چرا شده است؟ نمی‌دانیم. چطور او را برگردانند به وضع اوّل؟ نمی‌دانند. مگر همان کسی که این را کج کرده، همان بیاید راستش کند و بیاید مسیر را درست کند. مثل اینکه یک عده‌ای از همان جوجه‌ها که دارند می‌خورند، اینجا می‌بینند دانه تمام شد هی این‌طرف و آن‌طرف نمی‌روند، سرشان را بالا می‌کنند ببینند چه هست؟ به او می‌گوید: آقا من گرسنه‌ام. چهار تا دانه هم برای او از نو، می‌ریزد آن فقط مؤثر است.

بنابراین دعا مؤثر است ولی نه دعا خواندن، دعا از روی کتاب خواندن، یا در حرم‌ها به زیارت می‌آیند، وقتی جلوی حرم هستند، قاعدتاً باید فرض کنند که در حضور امام هستند. اگر در حضور امام هستید باید به امام توجه کنید دلتان به او باشد نه دلتان به کتاب، برمی‌دارد کتاب می‌خواند هی، دعا، هر دعایی. این داستان و مثّلس را مثنوی در یک جایی گفته. می‌گوید که عاشقی محنت بسیار کشید به اصطلاح از راه دور آمد و با دلبرش با معشوقش به صحبت نشست، آنوقت از جیب خود یک طومار بزرگی درآورد و شروع کرد به شعر خواندن، اشعاری در مدح همین معشوق، طرف طومار را گرفت پاره کرد ریخت دور، گفت: این مزخرفات را می‌گفتی برای اینکه به من برسی حالا که رسیدی این مزخرفات چیست؟ این دعاهایی که ما می‌خوانیم

غالباً این است. حتی دعاها که هیچ، نمازمان هم همینطور. این را به عنوان مثال گفتم و **إلا همه‌ی ما بیشتر....**

یک امیری مثلاً صد سال، صدوپنجاه سال پیش، پیرمردها یادشان هست تعریف می‌کردند مثلاً **متهمی می‌آوردند** که دستورش را بدهد. این مشغول نماز بوده، می‌ایستاد جلویش، بعد به او می‌گویند: این آقا اینطوری است، در نماز با دست اشاره‌ای می‌کرد و دست به زیر گلو می‌برد یعنی او را بکشید. این چه نمازی است؟ به هرجهت این هم که دعا‌های ما اثر نمی‌کند، همین است. **من بعضی نامه‌ها را می‌بینم نوشته‌اند، ما چقدر دعاها می‌کنیم ولی هیچ اثر نمی‌کند.** از دعا اثر نخواهید، اثر برای خودتان. حضرت صالح‌علیشاه تعریف می‌کردند می‌فرمودند (یادم نیست که آقای سلطان‌علیشاه بودند یا آقای صالح‌علیشاه) در این باره گفتند که آقای شیخ تقی (آقای شیخ تقی مباشر ایشان بود و مثلاً آبدارخانه) در سفری که آمده بودند به تهران، گفتند: آقا شیخ تقی، امروز مثلاً بیست، سی نفر مهمان داریم، برنج را یک خرده بیشتر بریز که برکت کند، ولی بیشتر بریز می‌گفتند. این را ایشان می‌گفتند به عنوان یادآوری بعد گاهی، من منبع خبر را می‌گویم برای اینکه احساس کنید در آن زمان هم هستید. آن احساس را هم بکنید، این احساس را هم بکنید. یعنی همان زمان، به صاحب آن زمان، حالا هم در من هست که من می‌گویم. اولاً دعا را باید با حال

بخوانید. فرض کنید راجع به کمیل یا آن یکی دیگر از صحابه‌ی خاصّش که اوّل تقاضا کرد ما الحقیقة، حقیقت چیست؟ حضرت اوّل جواب او را دادند، تو را چه به حقیقت؟ به که؟ علی علیه السلام جواب می‌دهد به مرید خالص خودش. می‌گوید: تو را چه به حقیقت؟ البتّه در آن حالتی که او گفته بله! تو را چه به حقیقت؟ حالش که چیز شد، محو بود در مقابل معنای حقیقت، آنوقت یک شرح طولانی فرمودند. یا بعد دعای کمیل که اینقدر به اصطلاح متداول است می‌خوانند بله! تقریباً از زمره‌ی بهترین دعاها هست. یعنی مطالبی که در آن هست از زمره‌ی بهترین مطلب‌هاست و الاّ دعا، دعای واقعی خوب و بد ندارد. دعا می‌کند یعنی از خداوند یک چیزی می‌خواهد خودش را محو می‌داند، خودش را نمی‌بیند، قبولی این دعا با خودش است. برای اینکه آن حال دعا را چه کسی به او داده؟ این حرف‌ها را چه کسی به زبان او گذاشته؟ همان کسی که به زبانش گذاشته کار لغو که نمی‌کند، می‌خواسته این را قبول کند، گفته این را بگو. آدم و حوّا هم حتی وقتی به اینجا آمدند البتّه شعر حافظ می‌گوید حالا در حاشیه، «پدرم روضه‌ی رضوان به دو گندم بفروخت» آخر می‌گویند گندم بوده ممنوعیت آن، که این هم رفت خورد، «ناخلف باشم اگر من به جویی نفروشم»، ماها مثل اینکه ناخلف نیستیم. به هر جهت خدا وقتی خواست توبه‌ی او را قبول کند، یک معانی‌ای به او یاد داد، بعد که آنها را گفت او را بخشید و معانی آن

هم این بود که: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ^۱، خدایا؛ ما خودمان به خودمان ظلم کردیم، ما خودمان کردیم، ولی اگر تو ما را نبخشی، خیلی زیانکاریم. آن آخر اجر خودش و کوتاهی خودش را گفت: وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ، آنوقت خدا او را بخشید. شیطان را نبخشید برای اینکه از این حالت بیرون نیامد. البته تکبرش زیاد بود، دعایی هم نگفت. اما بعضی‌ها دعایی هم می‌گویند ولی در حال بی‌توجهی. اینطور دعاها قبول نمی‌شود اگر قرار بود اینطور باشد، خداوند اصلاً طیب نمی‌آفرید. می‌گفت که سه مثقال قُلْ هُوَ اللَّهُ، دو مثقال وَإِن يَكَادَ وَلِي گفته من مرض آفریدم، علل آن را بروید پیدا کنید، من خودم کمکتان می‌کنم که علل را پیدا کنید. مثل دستوری که به آدم داد، فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ^۲، آدم از خداوند این حرف‌ها را یاد گرفت، گفت: بروید بگردید پیدا کنید. هر وقت پیدا کردید، متوسل به او شدید، اگر مانع دیگری نبود من به شما شفا می‌دهم ولی ما عقبه‌ی زمانِ فرمان را برمی‌گردانیم به قبل از امر خدا. خدا از اول خلقت، امریه‌هایش بوده بنابراین، این امریه هم بوده است و گفته بروید آنجا، ولی ما برمی‌گردیم به قبل از آن. از خود خدا می‌خواهیم که ما حوصله‌ی رفتن و این چیزها و دواها را نداریم، خودت ما را خوب کن. اگر صرف این

۱. سوره اعراف، آیه ۲۳.

۲. سوره بقره، آیه ۳۷.

باشد، بدون حال، یعنی با حال تکبّر، فایده ندارد. بنابراین آنکه ما می‌خواهیم بدون دوا و درمان با چهار کلمه که بخوانیم، شفا پیدا کنیم، وقتی ما اینطور متوقّع هستیم، مؤلف آن کتابی که دعاها را نوشته از ما تقاضای ویزیت می‌کند. آقا! تو این دعایی که من گفتم و نوشتم را خواندی و خوب شدی، ویزیت من را بده، نه. خداوند آن رشته‌ای که در میان بشر رها کرده، رشته‌ای است که همه به آن دسترسی دارند. حالا ان شاء الله خدا ما را به آن رشته محکم بچسباند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

مثل اینکه شنبه‌ی گذشته بود یا روز دیگری، به مناسبتی آییه‌ی قرآن شروعش صحبت شد، نیمه‌کاره ماند و حیف است آییه‌ی قرآنی را آدم تماماً نداند، نخواند. البتّه پریروز که گفته شد به مناسبتی بود، حالا آن مناسبت گرچه از بین نرفته است.

در سوره‌ی یس است. اولش یادم رفته که می‌فرماید: ما زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و وارث شماها هستیم که گفتیم وارث یعنی آنچه که بعد از مرگ می‌ماند. ما چه داریم برای بعد؟ جز توسّل به رحمت خداوند، پس:

شرمنده از آنیم که در روز مجازات

اندر خور عفو تو نکردیم گناهی

که دنباله‌اش دارد ما حساب می‌رسیم، ما قَدَمُوا وَاثَارَهُمْ^۲، آنچه کرده‌اید و آثار آن. البتّه این آییه ظاهراً شاید منافات با آن قاعده‌ی کلی داشته باشد که شیئیّت شیء، یا هویت شیء به فعلیت اخیره‌ی اوست، یعنی ما وقتی از حُر می‌خواهیم اسم ببریم، وقتی از آنها می‌گوییم، منظور فعلیت اخیره‌ی اوست. آن کسی که گفته بود حُرّ ملعون، استغفرالله. این گفته بود آخر حُرّ که ملعون نیست، چرا چنین گفتی؟ گفته بود من آنوقت‌های اوّلیه‌اش را می‌گویم و بعد هم نرفته بود زیارت

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۴/۱۶ ه. ش.

۲. سوره یس، آییه ۱۲.

حُر، گفته بود من دلم با حُر صاف نمی‌شود ولی ما می‌گوییم فعلیت
 اخیره‌ی حُر. یعنی آخرین کارش چیست؟ ارادت به مولی، بنابراین حُر،
 می‌گوییم رحمة‌الله‌علیه. در اینجا خدا می‌گوید: به آنچه کرده‌اید و آثار
 آن می‌رسید. یعنی فرض کنید حُر در جنگ‌هایی یا در چیزهایی ممکن
 است خیلی بیگناهان و چیزها را کشته باشد. به آن می‌رسند، اما
 چطوری؟ چون از یک طرف خداوند فرمود که آنچه کردید از خوبی و
 بدی، می‌بینید. یعنی می‌بینید و این شکر خدا که شما را راهنمایی کرد
 به راه راست بیشتر شکرگزار می‌شوید.

بعد از قضیه‌ی سقیفه‌ی بنی‌ساعده، البته بانیان آن دو نفر بودند
 اوّل که آمدند، شاید با نیت‌های مخالف، نیت هیچکس را نمی‌توانیم
 بگوییم به این نیت بوده، چه می‌دانیم؟ نیت در دلش است و فقط خدا
 آگاه است و خودش. البته آنها گفتند ما به این نیت که جلوی تفرقه را
 بگیریم که این حرف ماها هم هست، شیعه‌ها، چون آنها گفتند بیاید ما
 یک خلیفه برای انصار معین کنیم و یک خلیفه برای مهاجرین.
 مهاجرین اینطوری می‌گفتند که این دو نفر آقایان رسیدند، عمر هم مرد
 خیلی سیاسی بود، خیلی، در پیش‌بینی. دید که اگر معطل بشود، یک
 وقت چنین کاری بکنند، بدون اینکه صبر کنند، بیعتی کردند. تا بیعت
 کردن هیچ ایرادی نیست ولی می‌توانستند بگویند به نیابت علی با تو
 بیعت می‌کنیم، یعنی در واقع با علی بیعت می‌کردند تا او خودش را

برساند. نظیرش این است، گفتم در آن کتاب و فیلم امام علی هم نشان دادند که یکی بعد از جنگ جمل بود راه افتاده بودند، مأمور جمع‌آوری زخمی‌ها، کشته‌ها، می‌گشت، طلحه که زخمی بود صدایش زد، این آمد، طلحه پرسید: تو از کدام لشکری؟ از لشکر علی یا لشکر مخالف؟ گفت: نه، من از ارادتمندان علی هستم. این اقراری است که در دم آخر کرده. طلحه گفت: پس دستت را بیاور جلو، من حالا که دیگر نمی‌توانم بروم پیش علی، با تو به نیابت علی بیعت کنم و استغفار کنم. حالا خدا خودش می‌داند با اینها، به ما چه؟ این داستان است ولی عُمَر، نیتش را چه می‌دانیم؟ بعداً در یکی از وقایع که زابیده‌ی سقیفه‌ی بنی‌ساعده بود آمد گفت که آن قضیه‌ی بیعت در سقیفه‌ی بنی‌ساعده، در واقع یک کودتایی بود. خدا ما را از شرّ آن حفظ کند، مسلمین را از شرّ آن حفظ کند. حال اینها بالاخره در رکاب پیغمبر بودند، حرف‌های پیغمبر را می‌شنیدند، نیت را خدا می‌داند ولی اینکه می‌دانست که به حساب می‌آید، تمام آثاری هم که امروز هست، حتی امروز هست، به دنباله‌ی آن است، آثار آن است، ما قَدَمُوا وَآثَارَهُمْ، هم آنچه که قبلاً کرده‌اند و هم آثار آن کرده، همه‌ی این خطاهایی است که ما می‌بینیم که گفته‌اند: إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ، فَسَدَ الْعَالِمُ، در احکام شرعی می‌بینیم، بعضی احکام، که حالا من یادم نیست حافظه‌ام ضعیف شده است. بعضی‌ها به حرمت معتقدند بعضی‌ها به وجوب، بین حرمت و وجوب چقدر راه است؟ هر دو هم

می‌گویند ما مسلمانیم، ما هم نمی‌توانیم بگوییم مسلمان نیستید برای اینکه شهادتین می‌گویند. چرا؟ همه از آثاری است که عُمَر گفت: آثارِ آن آثار است. این آثار همیشه هست، اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ هر زمانی به یک نحوه‌ای بروز می‌کند، به‌نظرم ابن‌بطوطه باشد، در سفرنامه‌اش می‌نویسد یک سفر از ری، شرح حال ری، از ری رد شدیم، ری که همین شاه عبدالعظیم ما باشد پایتخت قدیم آنجا، همانی که گندمش را حضرت، بر عمرسعد تحریم کردند. گفتند: گندمش نصیب تو نخواهد شد و همان ری همانجایی است که عمرسعد به امید حکومت آنجا یک چنین خطایی کرد. منظور از ری رد می‌شود، می‌نویسد دیدم محلّات آنجا، دیدم که یک محلّه خیلی ویران شده، گفتم چرا اینطوری است؟ گفت بین این اهالی محلّه‌ی شیعه‌ها و بین آن مثلاً نمی‌دانم حنفی، یکی از فِرَقِ اهل سنّت، جنگی شد ریختند آنجا را، آنها خراب کردند. لابد یک آدمی هم که کشته شده، حتماً آدمی نه، گاوی، الاغی، شتری کشته شده آنها روز قیامت خونشان را مطالبه می‌کنند، از کی مطالبه می‌کنند؟ از آنهايي که سقیفه‌بنی‌ساعده و از آنهايي که حالا در دنیا روزبه‌روز این اختلاف را بیشتر می‌کنند. از اینها حساب می‌کشند. به‌قولی پرده‌ی دوّم نمایش، می‌نویسد که سال بعد از آنجا رد شدم یا چند سال بعد، دیدم محلّه‌ی مثلاً شافعی‌ها هم خراب شده، گفتم اینجا را چرا؟ گفت که شافعی‌ها و حنفی‌ها و حنبلی‌ها اختلاف پیدا کردند با

عده‌ای جمع شدند باهم، ریختند محله را خراب کردند. مسلمان‌ها خانه‌شان بیخود از دست رفته، هدر نخواهد شد. حالا در دنیا همینطور است. یک سرداری می‌آید از این مثلاً در اروپا و بعد از جنگ دوّم خیلی بود، چنین می‌گویند بعد می‌گویند که جرائم ضدّ انسان، جرائم ضدّ نسل، ضدّ بشریت. این را می‌گیرند و این را هم اعدام می‌کنند یکی بر آن کشته‌ها اضافه می‌شود. در واقع این فایده ندارد این کاری که می‌کند. اینها همه آثار آن است، این آثار چیست؟ آثار متوقف نمی‌ماند، درختی که نشاندند چه میوه‌ی تلخ، چه میوه‌ی شیرین بخواهد بار بیاورد، کم کم می‌آورد.

از آن طرف علما می‌نویسند حدیثی هست که فرموده‌اند: عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَا أَفْضَلَ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، علمای اُمت، از انبیای بنی اسرائیل افضلند یا مثل آنها هستند. علمای بنی اسرائیل هیچ وقت دستور خرابی دادند؟ جنگ می‌کردند برای اینکه قبیله‌ای را جایی که امر خدا بود بگیرند و آنجا بنشینند، بعد هم با آنها زندگی می‌کردند. حضرت موسی عليه السلام دو بار به امر خدا، هر بار سه هزار نفر را خودشان کشتند. گفت یک بارش در مورد آنهايي بود که گاو پرستیدند. بعد از آنکه موسی آمد و انذار کرد و گفت خدای واحدی است. مثلاً به اسلام واقعی برگشتند، بعد دو مرتبه به گوساله پرست‌ها رسیدند گوساله پرست شدند. وقتی موسی دوباره آمد، گفت که هر کسی که

گوساله پرستیده یک علامتی در پشتش هست. اینها همه این طرف بروند، همه آن طرف رفتند، بعد به اینها گفت بزاید آنها را بکشید به امر کی؟ به امر موسی، موسی به امر کی؟ به وحی الهی. یکبار دیگر هم که به هرجهت، معاشرت با قبیله‌ای کردند و از دختران آنجا گرفتند و خلاصه، مفصل است بعد که خداوند مقرر فرمود، اینها به زمین موعود رسیدند. خداوند فرمود: این زمین است، بروید در این زمین، اینجا مال شماست. یکمرتبه که ترسیدند نرفتند، مرتبه‌ی دوم بعد از چهل سال بیابان گردی، که اگر نمی‌ترسیدند از امر خدا، بعد از ده پانزده روز می‌رفتند... ولی چهل سال بیابان گردی! خداوند گفت که تو خودت حق نداری، آنهایی که مثلاً در آنجا بودند جز کالیب و یوشع بن نون کسی حق ندارد، اینها همه اینهایی هستند که در این چهل سال به دنیا آمدند و بزرگ شدند. موسی علیه السلام اطاعت کرد ولی چون کلیم الله بود، خدا هم به او این اجازه را داده بود، پرسید خدایا چطور؟ چرا من محروم از رفتن در آنجا؟ البته چرایی که او می‌گفت، غیر از چرایی است که بعضی از ماها می‌گوییم با حالاتی، نه! ولی آن چرایی است که متکی به آن آیه است که وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، خداوند همه چیز را به آدم یاد داد. گفت که به من هم یاد بدهید، من بدانم. خداوند خطاب به او فرمود مگر یادت نیست چقدر آدم از اینها کشتی؟ بعد می‌خواهی بروی بر اینها

حکومت کنی؟ حضرت موسی علیه السلام در این مورد عرض کرد که خدایا من که از خودم آدم نکشتم، به امر و دستور، وحی تو بود، فرمودی بکش، کشتم. خداوند فرمود که: بله، به همین جهت گناهی بر تو نیست، چون به امر ما کردی ولی دلت نسوخت؟ البته این را نوشته‌اند ولی می‌شود حدس زد. چون این را که تا حالا می‌گویند، نوشته‌ی *تورات* فعلی است. این است که گفتم. شاید در توضیحش خداوند فرمود که یادت نیست؟ ابراهیم وقتی مطلع شد، فرشتگان به او گفتند که داریم می‌روییم قوم لوط را زیر و رو کنیم. بعد به فرشتگان نگفت نکنید، چنین حرفی کسی نمی‌زند، پیامبری نمی‌زند، امر خداست. خواهش کرد از فرشتگان که فرستاده بودند، یک‌خرده صبر کنید. خودش رفت به خلوت، به مناجات. خدایا! یک قومی را می‌خواهی هلاک کنی؟ یک قوم که همه‌اش چقدر می‌شود؟ ولی بنی‌اسرائیل، که شش هزار نفر بودند را موسی کشت ولی اینجا یک قوم با جمعیت کم. خدایا، شاید مؤمنین هستند. خداوند گفت: نه، اگر مؤمنین باشند، نمی‌کنم. اگر صد تا مؤمن در آنها باشد، همه‌ی قوم را معاف می‌کنم. ابراهیم چانه زد گفت صد تا خیلی زیاد است، اینها از کجا؟ خداوند پنجاه تا کرد و همینطور تخفیفی و تا بالاخره خداوند گفت که دیگر بس است، حرف نزن. کمااینکه یک‌بار دیگر هم به نوح فرموده بود. به نوح فرموده بود که دیگر تبلیغ نکن، همین‌هایی که هستند، دیگر شخصی به تو ایمان

نخواهد آورد بس است. خداوند هم به ابراهیم گفت: همین هاست، امر خداست منتها هر مؤمنی باشد نجات می‌دهیم ولی در این قوم مؤمنی ندیدیم جز این خاندان خود لوط. حالا آن داستان دیگر مابقی‌اش بماند. خداوند از دستور کشتن انسان‌ها، خودش دستور داده بود، مأمورش آن دستور را انجام داد، از انجام دستور و وظیفه‌شناسی آن مأمور تقدیر کرد یعنی موسی انجام داد کماکان در مراتبش تکیه داشت، افزود ولی مع‌ذلک به همین خاطر موسی را مجازات کرد. گفت: نرو به این زمین که آرامش ببینی.

به‌هرحال ان شاءالله خداوند عاقبت ما را به خیر کند. اللَّهُمَّ اجْعَلْ

عَوَاقِبَ امْرِنَا خَيْرًا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

بسیاری بطور کلی از مشکلات می‌نالند و این مشکلات یعنی چه؟ چه مشکلی داریم؟ نفس می‌کشیم هیچ مشکلی نداریم، غذا می‌خوریم هیچ مشکلی نداریم. حرف می‌زنیم هیچ مشکلی نداریم. گوش به حرف نمی‌دهید که اینجا یک مشکل ایجاد می‌شود. البته نه هر حرفی، ولی بطور معمول:

دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز

یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگو

این یک جا مشکل است. بعد می‌روید دنبال زندگی، به یک نفری یک حبه‌ی قند می‌دهید، بعد می‌گویید من کمک کردم، چرا این به من هیچی نداد؟ اصلاً دست من نمک ندارد. اولاً چه کمکی کردید؟ چرا به او کمک کردید؟ خواستید به دیگری بگویید: من آدم خوبی هستم، به همه کمک می‌کنم. اگر برای خدا کرده باشید، بدون اینکه شما بگویید خدا جبران می‌کند. اگر هم برای خلق کرده باشید، خلق می‌خواهد جبران بکند، می‌خواهد جبران نکند. اِتَّقِ مَنْ سَرَّ مِنْ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ^۲، شعر مثنوی است البته این حدیث را در شعر آورده. زنهار از شر کسی که به او کمک کرده‌اید. کمک که به کسی می‌کنیم یا هر کار خیری می‌کنیم باید فراموش کنیم نه اینکه در گوشه‌ی دلتان نگه‌دارید

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۴/۱۷ ه. ش.

۲. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، روزنه، ۱۳۸۶، دفتر سوم، مصرع دوم بیت ۲۶۳.

هر وقت او را دیدید سلام کردید این را نشان بدهید که من چنین کمکی کردم. اگر فراموش کردید و اصلاً به روی او نیاوردید، خداوند جبران می‌کند. برای اینکه شما به هر کسی، هر بشری کمک کنید، آن بشر مصنوع خداوند است. مثل مجسمه‌ی گلی که مجسمه‌ساز ساخته، مجسمه‌ساز می‌داند این مجسمه به چه درد می‌خورد و به چه درد نمی‌خورد، نه شما. شما که کمک کردید فکر کنید به یک بنده‌ی خدا کمک کردید، بنده‌ی خدا را به خاطر خدا کمک کردید. اگر به یک خادمی کمک می‌کند، برای خاطر اربابش است. ارباب هم می‌بیند.

شما اگر برای خاطر خدا کمک کنید خداوند می‌بیند و در جایش به شما جبران می‌کند. خداوند بدهکار نمی‌ماند. اگر هم شما فکر می‌کنید جایی بدهکار مانده، آن بدهکاری نیست گذاشته در روزش، دیده حالا برای شما فایده ندارد. مثلاً به یک آدم دیابتی یک شیشه عسل می‌خواهید بدهید حالا عسل نه یک شیرینی خامه‌ای خیلی خوشمزه. این را نمی‌دهید، یکی می‌گوید آقا چرا به این کمک نکردید؟ این را نگه‌داشتید دیابت او خوب بشود بعد این را بدهید. اگر هم می‌بینید خداوند بعضی وقت‌ها تأخیر می‌کند، خداوند این را نگه‌داشته در یک وقتی بدهد که برای شما ضرر نداشته باشد. خیلی اوقات هست کمک‌هایی که اگر به شما بشود

آن کمک به حال شما ضرر دارد. خداوند خیر را بهتر از ما تشخیص می‌دهد. یعنی اصلاً خیر آن چیزی است که او تشخیص می‌دهد، بهتر و بدتر ندارد.

یک جهت دیگری از این مشکلات که همه را به داد آورده مشکل اقتصادی است. آن هم فکر کنید شما تنها نیستید، همه‌ی بشر هستند. وقتی در یک انبار درمنه^۱ را باز گذاشتید، همیشه در خطر این هستید آنجا که آتش بگیرد شما را اذیت کند. بنابراین، این را هم باید فکر کنید در این دوران بحران اقتصادی (این را از مدّت‌ها قبل من می‌گفتم، حتی قبل از اینکه باشد، در سخنرانی‌ها، در نوشته‌ها هست) دوران بحران است یعنی فکر کنید که حالا نمی‌توانید مثل راحتی و آسایش قبل را داشته باشید. من یک وعده‌ای داده‌ام یک قولی داده‌ام ان شاءالله خدا وعده‌ام را درست کند و آن این است که گفتم دلم می‌خواهد آسایش و رفاهی که معمولاً در زمان حضرت صالح علیشاه داشتیم، دومرتبه به ما برگرداند، ان شاءالله. و من سعی خودم را می‌کنم اما چطور؟ سعی خودم را می‌کنم، می‌گویم خدایا؛ من چنین قولی داده‌ام خودت درست بکن.

حالا که بحران شده خداوند در این موارد هم دستور داده منتها بدون اینکه بگوید این دستور برای بحران سال هزار و سیصدونود به بعد

۱. فرهنگ معین: درمنه گیاهی است که از بوته‌اش جارو می‌سازند یا در تنور می‌سوزانند.

است، نه! همیشه هست. یکی گفته اسراف نکنید مُسرف و مبذّر برادران شیطان هستند. البتّه قرآن و دستورات دینی، دستور اقتصادی نیست ولی اقتصاد هم که ما آدم‌ها را تربیت می‌کند آن اقتصاد را باید رعایت کنیم به اندازه‌ای که به حالمان و حال معنوی ما مفید و لازم است. غیر از مواقعی که روزه می‌گیرید و بطور عمد و قصد و به نیت تقرّب به خداوند و برای خوردن و آشامیدن دهان نمی‌کشاید، غیر از آن مواقع، اگر گرسنه باشید یک مدّتی می‌توانید تحمل کنید اگر خیلی فشار آورد اصلاً از دین و ایمان و خدا و پیغمبر ﷺ یادتان می‌رود. البتّه همه نه، بعضی‌ها. برای اینکه ما خودمان دچار این حالت نشویم باید رعایت کنیم که وضع اقتصاد ما، نان ما منظم باشد.

مسأله‌ی دیگر، بچه‌ها و فرزندان است. فرزندان را هم باید همراه خودتان بار بیاورید، در مورد فرزندان و تربیت آنها دو روش مختلف است. بعضی‌ها اینقدر محبّت دارند که بچه‌هایشان را بطور کلی ول کرده‌اند. مثلاً جایی که مهمان هستند، حتی من یک‌بار، دو سال پیش یک مهمانی منزل ما آمد، قوم و خویش هم بود، بچه‌ای داشت که یکی دو بار تحمل کردم بالاخره من به بچه توپیدم و به مادرش گفتم تربیت، باید از اوّل یاد بگیرد منزل خود شما، منزل خودش است هر کار می‌خواهد بکند، منزل دیگری اگر می‌آید باید رعایت کند. همچنین در مورد خوراک، درست است مادرها به‌خصوص، حاضرند

خودشان هیچی نخورند، مثلاً چغاله بادام می‌آید فوری برای بچه‌شان بخرند، پولی که باید مصرف مدرسه‌ی او بشود، چغاله بشود. باید برنامه‌ریزی کنید، نه برنامه‌ریزی از اینهایی که رئیس برنامه تعیین کنید بعد رئیس برنامه را کنار بگذارید، یکی دیگر... نه! خودتان در فکرتان. برنامه را هم اگر به قصد خداوند انجام بدهید همان هم ثواب دارد یعنی فکر کنید برای این، این کار را می‌کنید که خودتان و بچه‌ها آینده‌ی خوبی داشته باشند.

خداوند برای همه آینده‌ی خوب و مصلحت می‌خواهد فقط به ما دستور می‌دهد که جلوی ما را نگیریم. خداوند وقتی که به ما می‌گوید، به یک منتهی حتی، می‌گوید اسراف نکنید، به هم کمک کنید و چه و چه. اینها برای این است که ما سلامت باشیم و سلامت فکری و جسمی داشته باشیم. فقط ممکن است جلوی خود، یک مانع قرار بدهیم، یعنی خودمان زندگی را یک‌طوری کنیم که این نشود. پس آن را رعایت کنیم، در مورد صرفه‌جویی.

این را هم بدانید درست است که در خانواده مرد باید زحمت بکشد و امرار معاش خانواده را تأمین کند و باید کوشش کند که حتی در اخبار هم هست که اگر مردی بخواهد برای اینکه به خانواده‌ی خود، عیالش (عیال یعنی عائله، نه عیال یعنی زن) به قصد اینکه گشایش در حال آنها باشد زحمت بکشد، آن زحمت او را خداوند عبادت حساب

می‌کند. این درست است ولی یک قاعده‌ی دیگری هم هست چون ما همیشه اشتباهاتی که می‌کنیم یک قاعده را می‌گیریم، قواعد دیگر را یادمان می‌رود. یک قاعده‌ی دیگری هست که زن و شوهر وقتی ازدواج کردند یک واحد شدند، در واقع هر دو مثل هم هستند. هر دو باید با غمخواری هم کار بکنند یعنی اگر مرد، یک کارگری فرض کنید، یک کارگر ساده، رفت و یک روز، کاری گیرش نیامد، شب آمد منزل گریان، خجلت‌زده، اینجا همسرش باید چه کار کند؟ کاری که خیلی اوقات می‌کنند سرکوفتش می‌زنند. ای آدم بی‌عرضه، در این همه کارها، فقط سر تو بی‌کلاه مانده؟ اینطور برخورد یک پایه‌ای را می‌شکنند که بر روی آن پایه، محبت و استحکام خانواده گذاشته شده، آن را می‌شکنند ولی اگر به او دلداری بدهد، بگوید که نگران نباش، در منزل یک غذایی برای بچه‌ها بود، خوردند و آرام خوابیدند، ما خودمان هم فرض می‌کنیم روزه گرفتیم. این، مرد را بیشتر خجالت می‌دهد ولی خجالتی که از زنش می‌کشد. بنابراین به هیچ قیمتی هیچ‌وقتی زن و شوهرها به هم سرکوفت نزنند. من خیلی دیدم که سرکوفت می‌زنند: تو که هستی؟ تو همانی که ما کنار خیابان پیدا کردیم و نگاه داشتیم، پدرم به تو کمک کرد و حالا تو با من مثلاً، خودت را همسر می‌دانی؟ بله! همه‌ی انسان‌ها اینطور هستند. یکی از این حیث، یک نفر از فقرا بود، خدا رحمتش کند، این شاگرد لبنیاتی بود

(حالا ببخشید ممکن است بیخود گفتم لابیاتی) به هر جهت شاگرد لابیاتی بود، بزرگ شد و صرفه‌جویی هم چون می‌کرد، خودش ثروتی پیدا کرد، یک ذخیره‌ای و مغازه را خرید و در آنجا هم کاسبی‌اش گرفت و خیلی خوب بود. این آقا هر روز می‌آمد به منزل ارباب سابقش که او را بزرگ کرده، دست آنها را می‌بوسید مثل خانواده‌ی آنها، به آنها هم کمک می‌کرد. روز به روز هم برکت زندگی‌اش بیشتر شد. هستند در خود گناباد ما هم، یکی دو بار مثال زدیم. پس این جلوگیری، خودداری از سرکوفت زدن خیلی مؤثر است. ضرر سرکوفت زدن از کتک زدن بیشتر است.

این چند تا و چیزهای دیگر که حالا کم‌کم یاد می‌گیریم ولی دیگر خسته شدم. همین چهار، پنج مطلبی که گفتم را خودتان فکر کنید همه‌ی مشکلات حل می‌شود. عمده‌ترین مشکل این است که یک امر خیلی ساده‌ای را با شما که برخورد می‌کند مشکل می‌شود. اگر خودتان را تربیت کنید آماده‌اید برای هر گونه برخورد امواج، بعد هم این رعایت‌ها را بکنید. قرآن را که بخوانید همه‌ی این دستورات در آن هست. می‌فرماید: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً^۱، یا آیه‌ی کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ^۲ و خیلی آیات دیگر هست که حالا برای هر کدام از این

۱. سوره روم، آیه ۲۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۳۱.

دستورات یک آیاتی است یعنی دستورات، شرح آن آیات است. ان شاء الله خداوند به همه‌ی ما توفیق بدهد که تبدیل به یک بنده‌ای بشویم که در قرآن نوشته یعنی همه‌اش را رفتار کنیم، ان شاء الله.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

بعضی صفاتی هست که در انسان خیلی مذموم است و در خداوند نیست. همچنین بعضی خصوصیات هست، در صفات خداوند هست ولی برای بشر صحیح نیست. اینها همه، هم خوب و هم بدش از صفت وحدانیت خداست، یعنی از توحید منشعب می‌شود. یکی از این صفات حسد است، حسد در انسان‌ها هست. خداوند حسد ندارد، نمی‌شود در او باشد. برای اینکه حسد از این برمی‌خیزد که شخصی خودش را با دیگری مقایسه بکند و خودش را شایسته‌تر بداند ولی خداوند که مثل ندارد، شریک ندارد در الوهیت، بنابراین اصلاً در مورد او معنی ندارد. مثل خلاقیت. انسان‌ها خلاقند. خدا هم خلاق است. منتها قلمرو خلاقیت انسان آن چیزهایی است که خدا وسعت داده ولی خداوند که خلاق است، نمی‌تواند مثل خودش را بیافریند. بعضی از بشرها در طی تاریخ شاید اشتباه کردند، یعنی این اشتباه در فطرتشان رفته، تصور کردند که چون صفت خلاقیت در انسان هست این صفت توسعه‌اش بیشتر از خلاقیت درگاه خداست و به این جهت رفتند برای خودشان خدا هم آفریدند. مجسمه، بت‌ها و اینها را درست کردند. بشرهای اولیه که بت‌سازی داشتند، بت را خدا می‌دانستند ولی کم‌کم توجه کردند این بتی که خودش مخلوق است، یک چیزی که کسی

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۴/۱۸ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

ساخته، چطور می‌تواند خالق باشد؟ این است که یک قدری از حماقت خودشان کوتاه آمدند، گفتند که این بت‌ها خدای ما نیست، هُوَ لَا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ^۱، اینها نزد خداوند شفیع خواهند شد، شفیع ما خواهند شد که قرآن جوابشان را داده و می‌گوید که خداوند خودش از همه چیز آگاه است، محتاج به شفیع و دلال نیست که شما چیزی بیافرینید.

یکی از این صفات تکبر است. خداوند جزء صفاتش در آیه‌ی آخر سوره‌ی حشر است (مثل اینکه به‌نظم) هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى^۲، بعد می‌گوید متکبر. صفت خداوند است ولی برای انسان، تکبر زشت است. دو تا مثال که خدا زده یکی شیطان است که کبر ورزید، یکی هم فرعون است که کبر ورزید. جهتش هم این است که انسان، هر انسانی مثل خودش را دیده. انسان واحد نیست ولی خداوند واحد است و مثل ندارد، بنابراین عمده‌ترین این صفات مسأله‌ی حسد است که البته خداوند از بسیاری از این صفات مذمومه ذکر کرده ولی از حسد کمتر ذکر کرده. در سوره‌ی فلق می‌فرماید: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْقَلْقِ^۳، به خدا پناه می‌برم، به خدای آفریننده‌ی...، تا رسیده به حسد. قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْقَلْقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ^۴، از شرّی که اگر آفریده باشد، آن آخرش

۱. سوره یونس، آیه ۱۸.

۲. سوره حشر، آیه ۲۴.

۳. سوره فلق، آیه ۱.

۴. سوره فلق، آیات ۱-۲.

هم می گوید وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ^۱، بطور کلی نمی گوید مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ و مِنْ شَرِّ حَسُودٍ، می گوید: مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَهُ، اگر و در صورتی که حسد بورزد از شرّ او پناه می برم به خدا. این خواسته است بگویند که این از صفاتی است که هر انسانی مثلاً ممکن است داشته باشد و ما مذمتی که از آن می کنیم، شرّی که برایش قائلیم، وقتی است که حسد بورزد. وَاِلَّا اگر مثل اشخاص معمولی بنشینند و بلند شود و امرار معاش کند، شرّی ندارد. یک جای دیگر از کفار، مشرکین اینها می گویند که آنها اَتَّهَامَ حَسَدٍ به مؤمنین می زنند، می گویند: بَلْ لَمْ نُحَسِدُوْنَا^۲، شما به ما حسادت می ورزید یعنی نمی خواهید که ما سهمی ببریم، صحبت غنایم جنگی است. این است که حرفی می زنند. بنابراین حسد قاعدتاً صفتی است که هم می شود درمان کرد و هم اینکه وقتی که حاسد حسد می ورزد، می شود آدم خودش را نگه دارد، یعنی حاسد را از حسدش جدا می کند. می گویند حسدش بد است وَاِلَّا خودِ او نه.

یکی هم در مورد بلعم باعورا می گویند که از روی حسادت گمراه شد، از بین رفت. در حسد که تجزیه کنیم، در حسد می گویند که در واقع آن کسی که حسادت می ورزد، یک مقامی، یک موقعیتی را حقّ خودش می داند، بعد می بیند دیگری دارد. این توهم در او ایجاد می شود که چرا من ندارم؟ شاید هم او مال من را دزدیده! در این حین هم

۱. سوره فلق، آیه ۵.

۲. سوره فتح، آیه ۱۵.

خودش رنج می‌برد و هم به دیگران رنج می‌رساند وقتی اینطوری باشد. در آن بین البته انواع حسد را روان‌شناسان نوشتند. یک حسدی را نسبت به شخص معین می‌بیند. یک حسدی است که اسمش را نمی‌شود گفت حسد، خیال می‌کند که خودش شایسته‌ی خیلی بیشتر از اینها، بیشتر از چیزهایی که دارد، هست. یا با طبیعت، با خدا جرّ و بحث می‌کند. این هم یک نوع حسدی است که در این مورد باید توصیه کرد که قبل از اینکه به فکر دیگری باشی، به فکر خودت باش. از خصوصیات روز قیامت و اصولاً در دنیای ما هم همینطور است، این است که لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى^۱، هیچکس بار مسئولیت یا بار گناهان دیگری را به گردن نمی‌گیرد که این در دنیای ما در علم حقوق بیان شده، گفتند که هیچکس را به جرمی که دیگری کرده، نمی‌شود مجازات کرد و از همین قاعده آمدند انتقادی بر قوانین الهی آوردند که در بعضی موارد دیه بر عاقله است. یکی گناهی کرده، پسر عمویش مجازات می‌شود، دیه را از او می‌گیرند. در همه‌ی موارد نیست که متأسفانه همینطوری قشری بودن که می‌گویند، بیشتر اینطور چیزهاست. چون در شرع بوده، اینها بدون اینکه آن شرایط را در نظر بگیرند قانون نوشتند که بله، عاقله باید دیه‌اش را بدهد. آن بحث مفصّلی است که ان‌شاءالله وقتی صحبت خواهیم کرد.

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۴ / سوره اسراء، آیه ۱۵ / سوره فاطر، آیه ۱۸ / سوره زمر، آیه ۷.

این است که شاید از این قاعده، قاعده‌ی عاقله را گرفتند یا قاعده‌ی عاقله موجب شده به حسد معتقد شدند، یا به هر جهت دیگر.

به اصطلاح مبارزه با این افکار غلط خیلی آسان است، به شرط اینکه از اوّل آدم بفهمد. یکی از تکبر، چون منشأ حسادت، یکی تکبر است و یکی خودبزرگ‌بینی. خودش را بزرگ می‌بیند و یکی دیگران را کوچک دیدن. اینها را اگر در خودمان حذف کنیم و هر حسودی اینها را حذف کند، حسادت دیگر ایجاد نمی‌شود ممکن است از بین برود. کسی که خودش را بزرگ می‌بیند اگر توجه به امر الهی بکند، خود را در مقابل خداوند بزرگ نمی‌بیند. فرض کنید در مقابل یک لامپ خیلی پرنوری که ۲۰۰۰ وات دارد، یک لامپ ۵ وات یا ۱۰ وات با هم فرقی نمی‌کنند دیگر. بنابراین در نظر خالق، اینها همه فرقی ندارند جز کسانی که خودش برگزیده و به آنها موقعیت داده. این فکر را که با درک فہمید، دیگر جای تکبر ندارد، حسدش هم از بین می‌رود. مجموعه‌ی این درمان‌هایی که برای این قائلید، در قرآن آیات مختلف ذکر شده یعنی وقتی کتابی مثل قرآن، یک بیماری یا یک ناراحتی را ذکر می‌کند، حتماً دوایش را هم در یک جایی ذکر کرده است، این را ما از خواندن قرآن پیدا می‌کنیم. در همه‌ی گرفتاری‌ها به‌خصوص در مورد حسد، همانطوری که گفتیم، مسأله این است که در توحید الهی کسی سست است، عقیده‌اش سست است و به‌همین جهت است که می‌بینیم

اولین دستورالعملی که پیغمبر برای دعوت شدگان می‌گوید، می‌گوید: قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا، معتقد بشوید که غیر از الله خدایی نیست، مؤثری در وجود نیست، نجات پیدا می‌کنید. این است که اگر به کنه این دستورات پی ببرید، تمام گرفتاری‌ها، تمام خصوصیات بد اخلاقی از شما می‌رود. ان شاءالله ما توفیق داشته باشیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

ما می‌گوییم شیعه‌ی علی هستیم، ان شاءالله. ما می‌گوییم، ان شاءالله خودِ علی هم بگوید اینها شیعه‌ی من هستند، آن مهم است، ما خبر نداریم، مگر اینکه به دلتان رجوع کنید، ببینید چنین حرفی می‌گوید یا نمی‌گوید.

الان تولدم را تبریک می‌گویند، یعنی در واقع با این می‌گوید که مواظب باش یک سال از عمرت رفت هیچ‌کاری نکردی، یک سال از عمرت گذشت، یک سال اینطوری، بنابراین من به‌عنوان تولدم هیچی نمی‌خواهم، شیرینی هم نمی‌خورم، گوا اینکه همیشه باید شیرینی بخوریم ولی شیرینی را دم در ببرید، هر کسی می‌رود، یکی بردارد. منظور شیعه‌ی علی، البته توقع اینکه مثل علی باشیم، نداشته باشید، لطفاً از هیچکس نداشته باشید. به‌قول مولوی خطاب به علی می‌گوید:

تو ترازوی احد خو بوده‌ای

بل زبانه‌ی هر ترازو بوده‌ای

احد یعنی بی‌بدیل، به‌هرجهت ولی این توقع را خودمان از خودمان باید داشته باشیم که در راه علی ان شاءالله برویم و سعی کنیم به آن روحیه نزدیک بشویم، ولو کاملاً آنطوری نخواهیم شد ولی

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۴/۱۸ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

نزدیک بشویم. حالا از خصوصیات علی علیه السلام بگوییم. اولش، شما شنیدید، همه گفته‌اند که علی هفتاد زخم داشت در آن جنگ أحد. حالا شما هفتاد بار سوزن فقط به خودتان بزنید، زخم عمده نه، همین زخم این چیزها، طاقت می‌آورید؟ مسلماً نه! ولی علی طاقت داشت. می‌گویید این چیز مهمی نیست، بله، برای اینکه زخم‌های علی سوزن نبود، خیلی مهمتر بود، ما می‌گوییم هفتاد تا سوزن بزنید مهم نیست، کار بدن است، بدنش قوی بود. بله، بدنش هم قوی بود ولی شما امتحان کنید هیچکس هفتاد زخم را تحمل نمی‌کند، یعنی وقتی شصت و نه زخم خورد، نمی‌رود دنبال اینکه یک زخم دیگری بخورد، ولی علی در جنگ عقب ننشست، عقب‌گرد نکرد، مرتب زخمی شد. به چه ذوقی؟ به چه عشقی؟ آیا شما می‌توانید؟ (شما که می‌گوییم، خودم هم جزء شما هستم) آیا می‌توانید به یک شوق اینطوری، بروید جنگ کنید؟ نه! بعد که زخمی شد، در خانه خوابیده بود و نمی‌توانست تکان بخورد دستش را تکان می‌داد یک جایش زخم بود، پایش را تکان می‌داد، این طرف، آن طرف،... افتاده بود. همین که پیغمبر فرستاد دنبالش، گفت: به علی بگویید بیاید. شنید که پیغمبر گفته: بیاید. پا شد، دوید رفت پیش پیغمبر، که می‌گویند پیغمبر آب دهان به زخم‌هایش مالید و زخم‌هایش خوب شد. هنوز از زیر بار هفتاد زخم در نیامده بود که پیغمبر یک کار سنگین دیگری، که آن هم قاعدتاً خیلی زخم خواهد داشت به او ارجاع

کردند. گفتند: برو جنگ قلعه‌ی خیبر (یعنی همانجا بودند همه) گفتند: برو. رفت. با همان وضعیت و با پهلوانی، آن قلعه‌ی سنگین را تصرف کرد. این شعر البتّه می‌گوید: قوّت جبریل، حالا من می‌گویم: قوّت علی از مطبخ نبود، (یعنی از غذا و اینها بدنی نبود) بود از الطافِ آن ربِّ وُدود.

این برق، نیروی برق خسته نمی‌شود، همینطور بیست و چهار ساعت، پشت سرهم، چند شبانه روز ممکن است کار کند، برق خسته نمی‌شود، علی هم خسته نمی‌شد، برای اینکه بدنش مثل وسیله‌ی روحش بود، نه اینکه بدن بر او مسلط باشد، این، یک جور علی. هرکسی مردش است، بسم‌الله. هیچکس نبود آنوقت‌ها که مردش باشد. می‌گویند این علی که اینطور طاقت داشت و وقتی که تیر خورده بود، باید تیر را بکشند، تیر هم از آنهایی بود که نوک‌تیز بود که اگر بکشند همینطوری زخم می‌کند. هیچکس، طاقت نمی‌آورد، گفتند: آقا! علی خیلی ضعیف است، خیلی سست است، ما این تیر را بکشیم، اصلاً ممکن است درد، او را از بین ببرد. پیغمبر فرمودند: موقعی که نماز می‌خواند، فرصت کردید تیر را بکشید، آنوقت علی درد نمی‌فهمد، بدنش کار نمی‌کند. همان کار را کردند یعنی علی در نماز، در ارتباطِ مناجات با خدا آنقدر غرق می‌شد که از خودش فراموش می‌کرد، چون نقش خداوند توسط پیغمبر در دلش استوار بود:

چنان پُر شد فضای سینه از دوست

که نقش خویش، گم شد از ضمیرم

این علی بود. بعد می‌گوییم پس اگر این علی بود آن کی بود که وسط نماز، سائلی می‌گفت که یک چیزی به من بدهید، خیلی وضعم خراب است و فلان و اینها. هیچکس چیزی به او نداد (همه نماز می‌خواندند) علی هم وسط نماز بود، انگشترش را درآورد، به او داد:

برو ای گدای مسکین در خانه‌ی علی زن

که نگین پادشاهی، ز کرم دهد گدا را

پس چطور می‌شود؟ آن علی، همین علی است؟ (ایرادی که می‌گیرند) این داستان انگشتر و اینها، می‌گویند سائلی آمد، خیلی‌ها در مسجد بودند، غالباً علی که همیشه بود با پیغمبر بود، خیلی اوقات ابوبکر بود (ابوبکر، چون هم پدر زن پیغمبر بود و هم پیرمرد قوم بود) مؤمنین دیگر هم بودند، وقتی آمد از جلوی اینها رد شد (الان هم رسم است، مسجد می‌آیند ولی حالا بس که دروغ گفتند، همه جا دروغ مثل نمک که می‌پاشند در غذا، همه جا دروغ پاشیده‌اند در همه‌ی چیزها، کسی باور نمی‌کند ولی آنوقت‌ها نه) سائلی آمد و رد شد و التماس کمکی کرد. هیچکس به او کمک نکرد شاید هم قاعدتاً نشنیدند، حواسشان به نماز بود، چون دستور داشتند، معتقد بودند که باید به مسکین کمک کنند ولی هیچکس چیزی نداد. به علی رسید علی همان

ضمن نماز، انگشترش را داد، این برای این است که علی لَا يَسْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ از صفات مؤمنین، هیچ وظیفه‌ای او را از وظیفه‌ی دیگری باز نمی‌دارد. یعنی اگر دو وظیفه بود که مثلاً انجام دادن هر دو با هم، مشکل است، مؤمن هیچکدامش را رها نمی‌کند. هر دو را به یک نحوی انجام می‌دهد. نمونه‌اش که خیلی شکایاتی ما در این نامه‌ها می‌بینیم. نامه‌هایی مثلاً دارم بعضی زن‌ها، خانم‌ها شکایت کردند، می‌گویند که ما پسری داشتیم بسیار مهربان و خوب و هر روز صبح مثلاً می‌رفت نانوايي نان تازه می‌خرید که من بخورم، خلاصه خیلی مراقب بود. زن گرفت، یک مدتی گذشت و مثلاً چند ماه است که زن گرفته، دیگر اصلاً پیش من که مادرش هستم نمی‌آید. اینجا دو تا وظیفه یعنی رعایت حال مادر و رعایت حال همسر و خانواده با هم تصادم دارد، او نمی‌تواند هر دو را انجام دهد. این است که این یکی را چسبیده، آن را ول می‌کند. این سستی در ایمانش است ولی علی، قوی‌ترین ایمان‌ها را داشت و بنابراین هیچ وظیفه‌ای را فراموش نمی‌کرد. یک وظیفه به نماز داشت که در نماز بود و حواسش هم به نماز بود، یک وظیفه هم داشت که وقتی سائلی صدا می‌زند که من گرفتارم. به او کمک می‌کند، این هم یک وظیفه است، مثل نماز. در آن لحظه که نماز می‌خواند، نماز را ترک نکرد، این وظیفه‌ی دوّم را هم ضمن نماز به همان طریق انجام داد. برای اینکه مطلبی هست (حالا

عربیش یادم رفته، نمی‌توانم بگویم) می‌گوید: اگر کسی شنید صدای مُسلمی را که به یاری طلبید و کسی یاریش نکرد، مسلمان نیست. اگر کسی شنید و یاری نکرد، مسلمان نیست. علی مسلمان است، خالص‌ترین مسلمان‌ها بود. این علی. همه‌ی وظایف را با هم باید انجام داد. یک وظیفه‌ی مهمّی هم رعایت حال مؤمنین است، هم رعایت حال و راحتی‌شان، راحتی جسمی‌شان، هم رعایت حال معنوی‌شان. بنابراین، این رعایت را بکنید و رعایت آدابی هم که برای مجالس درویشی یعنی تشکیل مجلس است، البته نه اینکه آداب است و آیین‌نامه نوشته‌اند و فلان و اینها، ولی هر چیزی آدابی دارد دیگر. غذا می‌خواهید بخورید، آدابی دارد، باید سفره بپندازید، ظرف بیاورید، چنین و چنان، هرکاری آدابی دارد. مجلس درویشی هم یک آدابی دارد. ان‌شاءالله، این آداب برای همین است که هیچ حقّی از هیچکس تضییع نشود و به هیچکس فشار بیجایی وارد نشود و الاّ بحث کردم یعنی نوشتم خیلی در کتاب‌ها، ولی کتاب را خودش هم، کمتر خوانده می‌شود و می‌بینید. ان‌شاءالله یک وقت دیگری می‌نویسم. عمده‌اش این است که رعایت حال دیگران را بکنیم و نوشته‌اند که راحتی دیگران را فکر کنید. حالا این بستگی به مورد دارد، البته اصل کلیّی این است که رعایت حال مؤمنین دیگری که در آنجا هستند، نه رعایت حال رانندگان در خیابان، نه! رعایت حال کسانی که آنجا هستند، که هیچ

ایجاد ناراحتی برایشان نشود. هرکسی خیال کند که وقتی در مجلس است دیگران اصلاً او را نمی‌بینند، هیچ آزاری از او نرسد، ان شاءالله. خدا این توفیق را به ما بدهد.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه‌ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه چهار: (شامل ۵ بزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: (شامل ۵ بزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: (شامل ۵ بزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: (شامل ۵ بزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوّم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: (شامل ۵ بزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوّم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوّم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهاردهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزدهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
۵۰۰ تومان	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزدهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)
	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	

۵۰۰ تومان	۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)
مجموعه هفده: شامل ۱۰۰ تومانی (پانزدهم)	۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)
	۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)
	۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)
	۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)
	۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم)
	۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)
	۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)
	۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)
	۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)
		-
۵۰۰ تومان	۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)
مجموعه هجده: شامل ۱۰۰ تومانی (پانزدهم)	۱۰۱	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)
	۱۰۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)
	۱۰۳	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)
	۱۰۴	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)
	۱۰۵	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)
	۱۰۶	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)
	۱۰۷	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)
	۱۰۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)
	۱۰۹	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)
		-
۵۰۰ تومان	۱۱۰	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)
۱۰۰ تومان	۱۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)
۱۰۰ تومان	۱۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)
۱۰۰ تومان	۱۱۳	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)